



گفتند ما می‌خواستیم دو تا آخوند بیشتر در تلویزیون نباشد؛ یکی امام، یکی آقای طالقانی و حالا شما باید عمامه‌ات را برداری که هم در تلویزیون از شما استفاده کنیم و هم قراری که داریم به هم نخورد. گفتیم: عمامه‌ام را بر نمی‌دارم. آن موقع رئیس وقت صداوسیما که بعدها اعدام شد بعد از دیدن من گفته بود تلویزیون جای هنرمند است نه آخوند. من هم گفتم من، هم هنرمندم هم آخوند

فایده‌یک

ویژه‌نامه رادیو و تلویزیون روزنامه جام جم
شنبه ۲۸ فروردین ۱۴۰۰ • شماره ۷۵۰

خاطره بازی

۳

حجت‌الاسلام محسن قرائتی را از زبان خودش بشناسیم

من می‌خندانم اما بقیه می‌گریانند!



مشهور شد. این روحانی قدیمی با لهجه کاشانیش سال‌ها معلم قرآن همه مردم ایران بوده و حالا چندسالی است به دلیل کهولت سن فقط در بعضی برنامه‌های تلویزیونی شرکت می‌کند. حاج‌آقا قرائتی فارغ از این که چندسال و در چه برنامه‌هایی از تلویزیون حضور داشته جزو مهم‌ترین نمادهای حضور مثبت علما و روحانیون در برنامه‌های تلویزیونی محسوب می‌شود. به همین دلیل در این بخش می‌خواهیم با او بیشتر آشنا شویم و کمی خاطره‌بازی کنیم.

شیخ محسن قرائتی را همه می‌شناسیم، روحانی جا افتاده‌ای که از دهه ۶۰ جلوی تخته سیاه ساده‌ای می‌نشیند و درس‌هایی از قرآن را برای مخاطبان صحنه و دوربین‌های تلویزیونی شرح می‌دهد. پدر بزرگ حاج‌آقا قرائتی هم مانند خودش معلم قرآن بود و جلسات قرائت قرآن را در خانه‌های مردم کاشان تشکیل می‌داد و پس از پدرش او برگزاری این جلسات را در مساجد و تکایه‌ها ادامه داد و در نتیجه خانواده آنها به «قرائتی»

یوسف هاشمی
خبرنگار

ماجرای زغال و جوراب

در مشهد که اولین تجربه آموزش قرائتم بود تخته سیاه نداشتیم. رفتیم یک مقوا پیدا کردیم و با زغال نوشتیم و با جورابمان پاک کردیم! دورتادور هم آخوند نشسته بود. وایت‌برد تازه آمده بود و ما از قدیم تخته سیاه داشتیم. نیتیم این است که به مردم بگوییم با ساده‌ترین وسیله هم می‌شود ده‌ها سال کار کرد. از همان ۲۰ سالگی نشاطم فرقی نکرده. اگر برگردم به ۵۰ سال پیش، همان کاری را می‌کنم که تا الان کرده‌ام و پشیمان نیستم.

آیت‌ا... مشکینی و آیت‌ا... گلپایگانی در جلسه بچه‌ها

من کلاسی که برای بچه‌ها داشتم یکی از بچه‌ها پسر آیت‌ا... مشکینی بود. درس‌ها را می‌نوشت و به پدر خود نشان می‌داد. یک بار آیت‌ا... مشکینی که من شاگرد او بودم به من گفت پسر من کلاس بچه‌ها می‌آید و درس‌های شما را به من نشان می‌دهد و درس‌ها خوب است و من دوست دارم بیایم جلسه بچه‌ها را ببینم. گفتم تشریف بیاورید. یک بار آیت‌ا... مشکینی آمد و در اتاقی در قم بودیم. شاید ۲۰ پسر ۱۷-۱۶ ساله بودند. من هم تخته سیاه داشتم و آیت‌ا... مشکینی کنار دیوار بین بچه‌ها نشست. در ذهنم هست که بحث نبوت را بیان می‌کردم. بحث که تمام شد و با آیت‌ا... مشکینی بیرون آمدیم، ایشان گفتند من یک جلسه درس خارج دارم، من ثواب درس خارج را به شما می‌دهم و شما ثواب جلسه بچه‌ها را به من بدهید. خوشا به حال شما و خیلی مرا تفقد کردند. اینها کلمات قصاری بود که بزرگان به ما گفتند. یک بار هم آیت‌ا... العظمی گلپایگانی بود که می‌گفتند در هر مناسبتی به من حرف قرائتی را می‌گویند، شما چه می‌کنید؟ گفتم من هم مثل باقی آخوندها هستم منتها آنها می‌گریانند و من می‌خندانم. بقیه آخوندها منبر می‌روند و من پای تخته سیاه می‌روم. باقی آخوندها برای بزرگان حرف می‌زنند و من برای بچه‌ها حرف می‌زنم. گفت مثلاً چه می‌کنید؟ گفتم اجازه می‌دهید تخته سیاه به خانه شما بیاوریم و کلاس بچه‌ها را برای شما پیاده کنیم؟ گفت بیاورید. تخته سیاه آوردند و ایشان نشستند و گفتند یکی از کلاس‌های بچه‌ها را برای من بگویید. من شروع کردم و باز دیدم علاقه به گوش دادن دارند. ۲۰ دقیقه در ذهن داشتم صحبت کنم به یک ساعت و ۲۰ دقیقه رسید. پیرمرد مانند یک بچه ۱۶ ساله نشست و بحث مرا گوش داد و گفت احسنت، رحم‌الله والدیک. بعد گفتم من می‌توانم مجتهد شوم اما برای بچه‌ها کلاس گذاشته‌ام. گفت مجتهد شوید مانند من می‌شوید. من فروع دین را برای نسل بالا می‌گویم اما راهی که شما امشب به من نشان دادید، اصول عقاید را برای جوانان می‌گویید؛ اصول عقاید را برای جوانان بگویید امام‌زمان (عج) راضی‌تر است تا مانند من شوید و فروع برای پیرها بگویید.

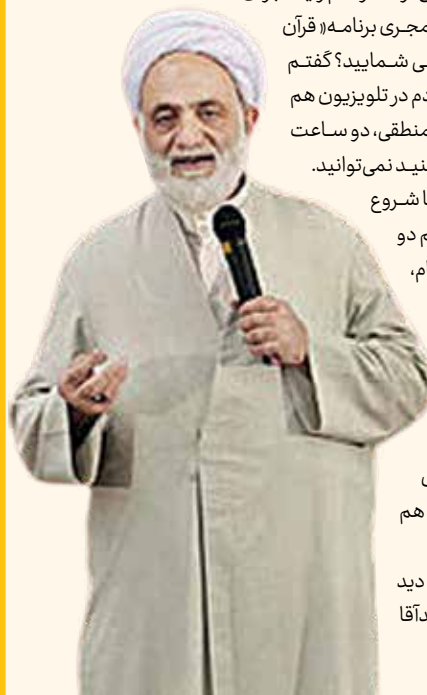
این کلمه برای من خیلی مهم بود. من کلمه آیت‌ا... گلپایگانی را برای شهید مطهری بیان کردم. گفت خودشان گفتند؟ گفتم بله. گفتند با همین عبارت گفتند؟ گفتم بله با همین عبارت گفتند. گفتند چقدر ایشان مرجع حی و خری است. یعنی چقدر آزاد است چون مرجعی که ۸۰-۷۰ ساله است خود بگوید این معلم بچه‌ها کارش نزد امام‌زمان از کار من به عنوان مرجع تقلید بهتر است این حرف را کسی نمی‌تواند بزند مگر این که خیلی آزاد باشد، یعنی گیر خودش نباشد.

کشف مهم شهید مطهری

رابط بین ما و انقلاب آقای مطهری بود. من اولین بار ایشان را در اهواز دیدم. سال‌ها قبل از انقلاب بود. وقتی می‌خواست برود این کلمه را از ایشان شنیدم که اگر من بروم تهران و به ما بگویند اهواز چه خبر است، می‌گویم کشف من قرائتی است! بعد تلفنش را داد و گفت خانه ما بیا. پنجشنبه‌ها در قم درس داشت و مرتب خانه ما می‌آمد. خیلی به من لطف داشت. یک روز هم به من زنگ زد که من مقدار زیادی نوار تفسیر دارم، بیا بنویس. گفتم من در خدمت آقای مکارم برای تفسیر نمونه هستم. می‌خواهید آن را تعطیل کنم و بیایم؟ گفت نه تعطیل نکن. گفتم دو تا را نمی‌توانم. گفت پس هیچی.

هم آخوندم و هم هنرمند

قبل از انقلاب دلال‌هایی آمده بودند که مرا به تلویزیون ببرند. خدا دست ما را گرفت و قبول نکردیم. مرحوم آقای فلسفی، واعظ شهیر فرمود یک برنامه در زمان شاه از شما پخش شود پاک نمی‌شوید. انقلاب که شد، آقای مطهری به من زنگ زد که سریع برو تلویزیون. آقای مطهری در مورد رفتن به تلویزیون می‌گفت من به امام گفته‌ام که شما باید به آنجا بروید از قول امام می‌گویم چون تلویزیون فقط نسبت به امام تمکین می‌کردند. رفتیم و یک جوان



قد بلندی آمد به استقبال. همان جوانی که مجری برنامه «قرآن در صحنه» با آقای طالقانی بود. پرسید قرائتی شما می‌آید؟ گفتم بله. ایشان ما را تحویل گرفت و برد آنجا. ورودم در تلویزیون هم این طور بود که گفتم می‌توانم شما را با حرف منطقی، دو ساعت بخندانم که هر چه بخواهید لب‌تان را جمع کنید نمی‌توانید. گفتند باید امتحان بدهی. آمدند نشستند و ما شروع کردیم به حرف زدن. گفتند ما می‌خواستیم دو تا آخوند بیشتر در تلویزیون نباشد؛ یکی امام، یکی آقای طالقانی و حالا شما باید عمامه‌ات را برداری که هم در تلویزیون از شما استفاده کنیم و هم قراری که داریم به هم نخورد. گفتم عمامه‌ام را بر نمی‌دارم. آن موقع رئیس وقت صداوسیما که بعدها اعدام شد بعد از دیدن من گفته بود تلویزیون جای هنرمند است نه آخوند. من هم گفتم من، هم هنرمندم هم آخوند.

وقتی ما رفتیم تلویزیون امام بحث‌های ما را دید و خوشحال شد. یک سالی گذشت حاج‌احمد آقا می‌گفت امام از برنامه تو خوشش می‌آید.

۳

۱

۴

۲